



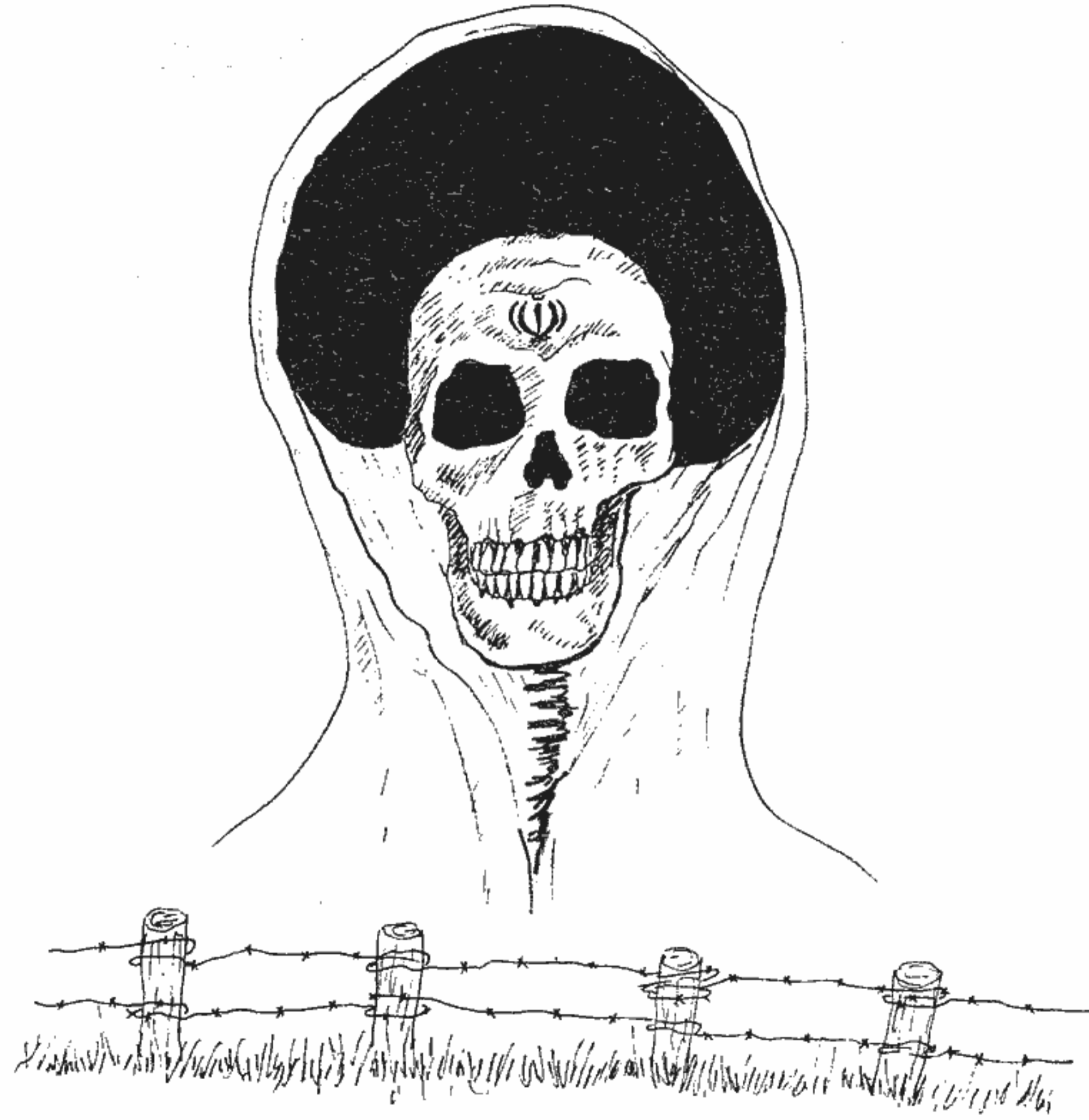
سقامه
سوان و نشم

L'ODE DE DEUIL ET FURIE

PUBLIE PAR
ASSOCIATION AZADI-PARIS

کارنامه اسلام پناهان

رفت دهسالی که در ایران زمین حکام دین
دم زاستقرار شرع و دولت قرآن زدند
جمعی آخوند "ملاعین سیرت" شیطان صفت
برنوا صی مهر زهد و طاعت سلمان زدند
روز در عرض ریاضت تالی بوذر شدند
شب به تقدیم سیاست طعنه بر سفیان زدند
چون برایشان مستقر شد اعمام مردمان
پشت پا بر آرمان خلق، ناگان زدند
چهره های دیو آسا شدیداً زهر کران
تا که ارباب عمایم تکیه بر دیوان زدند
باغ وحشی گشت ایران، وین بهایم سیرتان
بی سلاسل سربه سردر باغ خود جولان زدند
راست آمد: بوی خون دیوانه سازد وحش را
قرب دهسالی که نقش خویش بر ایران زدند
اول آزادی علم شد در فریب مردمان
صبح و شب فریاد آزادی به "گورستان" زدند
آخر آزادی تبه شد در مصاف رجم و شتم
در مساجد سکه از اسلام و از ایمان زدند
آری آزادی بدست آمد ولی مردان شرع
راه آنرا از همان آغاز باستان (۱) زدند



"زین" شد آزادی برای واعظ و شیخ و فقیه دیگران را داغ طوع موکب ایشان زدند و ه که این دل مردگان عرصه تاریخ شرق کوس شاهی بر سریرا مرجا ویدان زدند از نخستین روز در تجدید رسم بندگی پشت پا یکسربه اصل حرمت انسان زدند "حوزه فیضیه" زد در غارت مردم رقم راست چون ترکان که اندر غزو هندستان زدند تنگ چشمی های این تا لانگران تازه کار برتر آمد ز آنچه از ترک و مغل دستا (۲) زدند شیخان ابرملخ گشتند و از قفر کویر موج سان بر شهرهای سبز و آبادان زدند آنچه را از "غارتی های مزلف" (۳) مانده بود "غارتی های مریش" (۴) بانگال "تالان" زدند تا جدال فقر و ثروت جا نیفتد نزد خلق نقب ها سوی کشاکش های دیگر، زان زدند باده خواری در خیابان عرضه تعزیز شد دزدان را، حد شرعی، دست و انگشتان زدند زن مقید شد که پیچد خویشتن را در حجاب آری اینسان خیل شیخان بر صف نسوان زدند محتسب گشتند بدنامان سابق گردشهر تازیانه "بدحجابان" را بر اندامان زدند صدقانون اساسی را معین کرد شیخ خبرگان "ذیلاً" سراز جمهوری ایران زدند پایه تبعیض مذهب شد چو در ملک استوار پایه، هر تبعیض را در سایبان آن زدند معدلت بگریخت چون ساری شد احکام قصاص وین گران جانان سبک بر تارهای جان زدند

برهر آنکس غیر شیخ و پیروان غیر شیخ انگ کا فر مسلکان دشمن ایمان زدند رسم تکفیر مخالف سنتی لفظی نبود نهیب و قتل و محو او را عالما "شیلان" زدند آسمان سنگ لحدش بر فراز سینه ها در زمین از بس لحدها بهر "بی دینان" زدند این کهن اندیشگان عهد "دقیانوس و کهف" دست رد بر داده های دانش دوران زدند فتح "دانشگاه تهران"، آرزوی شیخ بود هم در آن با خدعه از آغا زشادروان زدند آن دژ رویین که با ایثار جان، مردان علم پرچم آزادی را بر فراز آن زدند شد مصلای سیاسی بهر ملایان شهر وین ابوجهلان، ظلام (۵) خود بر آتششان زدند فاتحان آنکه ز آزادی گرفتند انتقام اهل مطبوعات را آتش به خان و مان زدند سازمان ها و مجامع را یکایک پشت هم در فرو بستند و نفی و منع و در بندان زدند گه به "خوزستان" خلایق را کشیدندی بخون زان شررباران، که بر "اهواز" و "آبادان" زدند گه به خونریزی جری تراز سپاه اجنبی آتش اندر جان خلق خسته "گرگان" زدند کار این آدمکشی ها آن زمان بالا گرفت که صلابی جنگ دین در خاک "کردستان" زدند در "سنندج" مست از یغما و از قتل نفوس این شیران، مام را با طفل در زهدان زدند در "مهاباد" آنچه کردند این ددان افسانه شد "قارنا" را بدتر ازیرغوی (۶) چنگزخان زدند

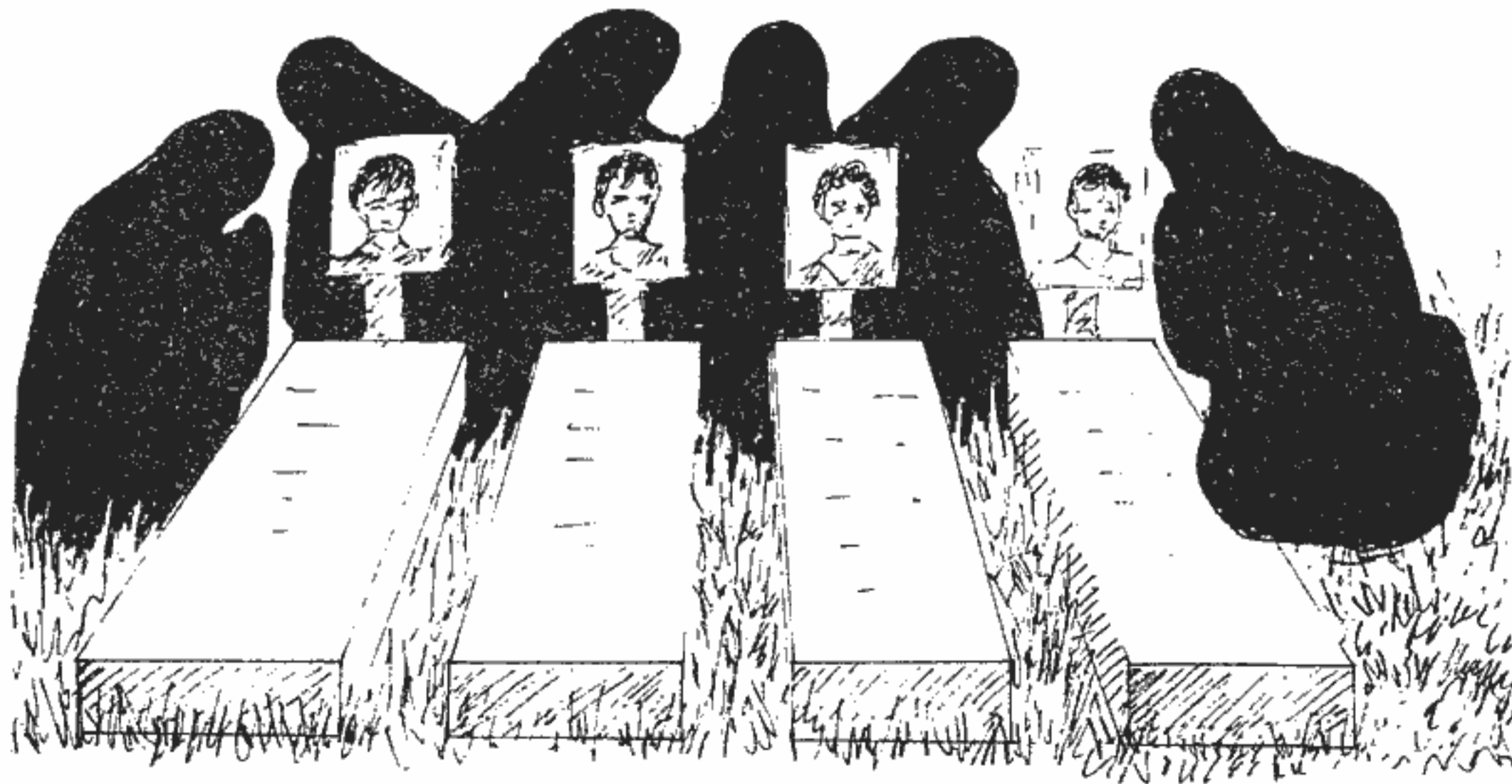
وه که ابران شدا زین آتش فروزان کوره یی
 کاندران، آتش به خشک و تر به هر عنوان زدند
 روز شد تاریک چون شب از ظلام (۷) حاکمان
 شب، سیه چاهی که در آن روح راسوهان زدند
 گیر در چنگ خلائق ما ندکم کم ریششان
 زین پریشانی که در آئین و درسا مان زدند
 لیک، جنگ آمد به یاری شان در آن مغلوبه گاه
 زین سبب آنرا مثل از "نعمت یزدان" زدند
 هشت سال ایران اسیر جنگ نافرجام ماند
 وین سیه قلبان دم از "پیروزی رحمن" زدند
 بهر رزق کرکسان، دردشتها تا سالها
 از تلال کشتگان جنگ هر سو خوان زدند
 این مسلمانان نگرکان در عناد و دشمنی
 بر بلندیها ز فوج مرده "استودان" زدند
 شهرها متروک ماندند از کوچ جنگ آوارگان
 روستاها شد تهی کز مردم دهقان زدند (۸)
 در مدارس کودکان را جای درس و بحث علم
 زی شهادت ره نمودند دوره وجدان زدند
 از صغیران سبق خوان فوج فوج و موج موج
 لشکران پر عدد در خاک خوزستان زدند
 وین سبق خوان کودکان چون پرستو فوج فوج
 بر بسیط دشتهای گشته "مین استان" زدند
 بی شماران آتش افشان شد زمین تا فوجها
 موج سان بر کشتزارمین، خداگویان زدند
 بانگ درد کودکان و انفجار بی امان
 آذر خشی زا اختلاط خاک با انسان زدند
 آری آخوندان به شوق فتح "قدس" و "کربلا"
 دست در کاری چنین غوغا و کارستان زدند



هم درین احوال در تحکیم جای پای خود
بحریق اجتماعی بیشتردا مان زدند
فوج بیکاران سرگردان شهری را مدام
سرزنش کردند و سنگ خفت و خذلان زدند
وز برای کارفرمایان همکار رژیم
نرخ کار و کوشش روزانه را ارزان زدند
ضرب و شتم و حبس را از جورشان مرزی نماند
حدقتل مردمان، چون کشتن مرغان زدند
خون کشیدند از زگر جوشان محکومان مرگ
مرده آنها را از پای آویزان زدند
با تعنت مهرا زدوشیزگان برداشتند
حجله شان در دخمه های تنگ قبرستان زدند
آنکه این آدمکشان با خاندان کشتگان
دم زرحمن رحیم، از عدل و ازمیزان زدند
شوخی تقدیر بنگرکاین کرامت پیشگان
از طریق قتل و غارت نقب تا عرفان زدند
بودیکسرو صف حال رهبران شرع و دین
آن مثل ها کز کهن در بارهء شیطان زدند
از هزاران بیش آمد کشتگان حضرتش
آنکه او را چون اما مان دست بردا مان زدند
در زمین بیزاری آرد دیدن رخساره اش
آنکه روزی نقش او را در مهتابان زدند
عقل دادند، کهنه انبان تعصب بیش نیست
آنکه خاک راه او چون سرمه در چشمان زدند
وین چنین انبان، شناگوشد خدا و جنگ را :
کا هل ایمان را صلائی رحمت و احسان زدند
جنگ نعمت گشت آری نعمتی شایان شکر
کان به فال دسته یی دلال و با زرگان زدند

مملکت دادند یکسر در سودای جنگ
بر سر منبر ولیکن چانهء تاوان زدند
بمب های شیمیائی، موشکان دورزن
دستشان آمد به دشواری ولی آسان زدند
رهبران، در برج نه تومانده محفوظ از خطر
قتل عام مردمان را - هر دو سوازجان زدند
بیشتر بر حجم فقر و محنت مردم فزود
هر چه از موشک که بر "بغداد" و بر "تهران" زدند
عاقبت در چاره جویی های عالم، شرق و غرب
رای در آراش این خطهء ویران زدند
صلح "همچون جام زهری" بر "خمینی" عرضه شد
زهر را نوشید، آری این چنین دستان زدند
لیک رازی در خلال این سخن ناگفته ماند
اینکه جغد جنگ را - فی الجمله - چینه دان زدند
آنچه را در پرده پنهان بود، جایی کس نگفت :
خیل سربازان به اردوها سرا ز فرمان زدند
خلق را شادی بر آمد با زوشادابی دمید
غافل از نیرنگ ملایان، که در پنهان زدند
دشمن بیگانه بر مغلوب خود هرگز نزد
آنچه را بر مردم، از دوز و کلک، اینان زدند
ماهی از این قصه، مردم با زدر عسرو حرج
هم به تاریکی نشسته، هم زخرج نان زدند
خانه گردیهای دژخیمان زنو آغا زگشت
در پی آنان که روزی بر در عصیان زدند
همزمان، دیدار زندانها معلق گشت و باز
بر در هر یک از آنها امر را اعلان زدند
در به زندان (۹) - هفته ها بگذشت و دیداری نداشت
با هزاران تن که حلقه بر در زندان زدند

- " روز آسایش سرآمد بر شما یان بعد از این "
 حرف آخر را به آنان چند زندان بان زدند
 وین پریشان خاطران از صبح تا شب ، هفته ها
 هر طرف دست تمنا بردردیوان زدند
 باری ، اما از دردیوان گشادی برنخواست
 هر چه کوبیدند و هر چه ناله و افغان زدند
 نیک مصیبت بود روشن در فروغ آفتاب
 - وین که سر از دیدن جمعیت غضبان زدند -
 پیک آمدنا مه بر کف ، روزها و روزها
 بردر هر خانه در زد ، صیحه حرمان زدند
 نامه کوتاه بود : " اودر صحن زندان کشته شد... "
 این چنین زندان یان را رشته های جان زدند
 مردوزن ، پیروجوان ، تو اب و سرکش هر که بود
 بر حیات جمله آنان ، خط بطلان زدند
 هم بلا تکلیف را - بی هیچ تحقیقی از او
 هم مکلف را - که برا ومدتی زندان زدند
 هیچ شرطی مانع اعدام زندانی نبود
 چون بجای عفو ، قتل عام را فرمان زدند
 پرده بالارفت و روشن شدند در " تهران " ، که این
 داستان را در همه استان و شهرستان زدند
 اینک ایران قتلگاه مردم آزاده است
 پتک را این ناکسان ، سنجیده پرسندان زدند
 و ه که در صید خلیق گشته یکسان شهروده
 حلقه بس تنگ است هر جا بر کسی بهتان زدند
 خون گرفتست ابرهای آسمان را سالهاست
 بس که ارواح قتیلان بال خون افشان زدند
 آنچه از " عدل علی " دادند مردم را نشان
 راست شد چون آن مثل کز " عدل نوشروان زدند



صلح اگر این است از ایران تا ابدنا بود باد
جنگ اگر آن بود، کز بن ریشه ایران زدند
نی گناه جنگ باشد نی گناه صلح نیز
کاینهمه نقش عجب را خیل ملایان زدند
باید آنان را ز نوبستن درون دخمه شان
بس بود آن سالها که تکیه بر ایوان زدند
شاه را تیپای خلق از صحنه بیرون کرد و حال
نوبت شیخ است و آن تیپا که بر سلطان زدند

ساختم این چاه را در سوگ و خشم خلق خود
هم به طرزی کاوستا دان دفتر و دیوان زدند

۲۹ آذر ماه ۱۳۶۷

-
- ۱- حيله ۲- داستان ۳- کنایه از سلطنت طلبان
 - ۴- کنایه از حزب الهی ها ۵- تاریکی ۶- مواخذه
 - ۷- ستم ۸- کاستند ۹- زندانی .